



عکس تزئینی است

سرنوشت عجیب پسر جوانی که در پاتوق معتادان ایدز گرفت

همه از من می‌ترسند

خوش‌برخورد است و در طول مصاحبه به دلیل این‌که نزدیک او هستم و حتی با او دست داده‌ام بسیار خوشحال است و می‌گوید: «مردم تا می‌شنوند ایدز دارم از من فرار می‌کنند، ولی شما نترسیدید و حتی با من دست دادید و پدیرای من بودید و به درد دلم گوش کردید.» محمود ۳۰ ساله برای دریافت داروهایش به یکی از شلترهای جنوب شهر آمده و در آنجا با او گفت‌وگویی را درباره زندگی‌اش از اعتیاد تا ترک و فهمیدن ابتلایش به بیماری ایدز انجام دادیم که در ادامه می‌خوانید.

مجید غمخور
تپش

«بگذارید سرنوشت سیاهم را خودم برایتان توضیح دهم. الان ۳۰ ساله هستم اما انگار یک پیرمرد ۷۰ ساله روبه‌رویتان نشسته‌است. من سرشار از شور زندگی بودم ولی همه چیز از بی‌توجهی خانواده در ۲۲ سالگی شروع شد. درسم را نخواندم و به سربازی رفتم و بعدش به عنوان شاگرد بنگاهی در محله‌مان، سمت پیروزی به کار مشغول شدم. در مغازه با چند نفر آشنا شدم که رفت و آمد با آنها زیاد شد. من همه چیز را در دوستانم می‌دیدم

چرا که هیچ‌کسی در خانه من را جدی نمی‌گرفت و مهم نبود چه زمانی می‌آیم و کی می‌روم. با دوستان جدیدم به سفر می‌رفتم و بعد از کار و قتم را با آنها می‌گذراندم تا این‌که خیلی زود روزهای سیاه شروع شد.»
نفسی تازه می‌کند و پکی به سیگارش می‌زند و ادامه می‌دهد: برای اولین بار تریاک را با دوستانم در یک مهمانی کشیدم و خیلی حال خوبی داد. کم‌کم داشتم از تریاک لذت می‌بردم که فهمیدم در دام اعتیاد گرفتار شده‌ام. خیلی دیر

شده بود و من بدون مواد نمی‌توانستم کاری کنم و باید تریاک مصرف می‌کردم. صاحبکارم وقتی فهمید معتاد هستم، اخراج کرد و دیگر کاری هم نداشتم که با پولش مواد بخرم. دوستانم وقتی فهمیدند اخراج شده‌ام، به من پیشنهاد دادند به جای تریاک که گران است با آنها هم‌خرج شوم و هروئین بکشم. اولش می‌ترسیدم ولی دیگر پول تریاک نداشتم و خانواده‌ام هم کاری به من نداشتم. برای این‌که خماری نکشم، قبول کردم و این آغاز بدبختی‌های من شد.

زندان رفتم

محموداشک در چشمانش حلقه زده اما خودش را کنترل می‌کند که اشک‌هایش سرزیر نشود. نوبت دریافت قرص‌هایش می‌شود. داخل اتاق می‌رود و پنج دقیقه بعد با خوردن قرص‌هایش بیرون می‌آید و در حیاط شلتر گفت‌وگورا ادامه می‌دهیم. «من کارم به دزدی کشیده شد، باور می‌کنید اینقدر وضعم خراب شد که مجبور شدم دزدی کنم تا پول هروئین را به دست بیاورم. خانواده‌ام بی‌خیال من شده بودند و فقط هزارگاهی برادرم به من سر می‌زد. او بعد از مدتی سراغم آمد و گفت من را دوست دارد اما کاری از دستش بر نمی‌آید. اینقدر دزدی‌های ناشیانه کردم که تابلو شده بودم. کارم به پاتوق معتادان کشیده شد و استفاده مشترک از سرنگ، برایم عادی شده بود. یک روز به خودم آمدم و دیدم در چه لجنی گرفتار شده‌ام. حالم از خودم به هم می‌خورد. تصمیم گرفتم پاک شوم و به کمپ رفتم و سه ماه آنجا بودم. برادرم کمک کرد. من هم خیلی زود به زندگی برگشتم و وضع مالی‌ام بهتر شد.

محمود سیگار دیگری روشن می‌کند و ادامه می‌دهد: دو سال قبل بود که زندگی برایم جهنم شد. قصد ازدواج داشتم و عاشق شده بودم. همه چیز خوب بود تا این‌که در آزمایش ازدواج متوجه شدم مبتلا به بیماری ایدز هستم. همان موقع دنیایی که ساخته بودم، بر سرم ویران شد. نمی‌دانستم چه بگویم یا چکار کنم. دنیا برایم جهنم شده بود. دو راه پیش رویم بود دوباره به زندگی نکبت گذشته برگردم یا این وضعیت را تحمل کنم. دختر مورد علاقه‌ام رها می‌کرد. خانواده‌ام که داشتند من را باور می‌کردند، با مشخص شدن بیماری‌ام مرا پس زدند. باز هم تنها شدم، تا کسی می‌فهمد ایدز دارم از من فراری می‌شود. این بار موفق شدم خودم را کنترل کنم و سمت مواد نروم. الان درمانم را دنبال می‌کنم و مثل یک فرد عادی به زندگی ادامه می‌دهم. من هیچ وقت دنبال انتقام از جامعه نبودم و به همه همان ابتدا می‌گویم ایدز دارم و خودم هم رعایت می‌کنم.



وقتی فکر می‌کردم
زندگی روی خوش به
من نشان داده، نتیجه
آزمایش قبل از ازدواج
نشان داد به ایدز
مبتلا هستم، زندگی
که داشتم تشکیل
می‌دادم، خیلی زود
خراب شد



همسر دومش گرفت و گفت: تحت فشارهای همسر دومم دست به این کار زدم. من فقط می‌خواستم هر طور شده از شر دخترم خلاص شوم. به همین خاطر به او قرص‌ها را خوراندم اما نمی‌دانم او مرده یا زنده است.

نامادری رها نیز اتهام معاونت در قتل را رد کرد و گفت: من از ابتدای ازدواج شرط گذاشته بودم همسرم رها را به مادرش بسپارد. بعد از این‌که صاحب پسری شدیم، شرایط نگهداری از رها برایم غیرممکن شد. من راضی به زندگی با این دختر نبودم اما به همسرم نگفتم او را سر به نیست کن.

با تکمیل تحقیقات و در حالی که مادر رها رضایت خود را در پرونده اعلام کرده‌است، این زوج به زودی از جنبه عمومی جرم‌پای میز محاکمه قرار می‌گیرند.

توجه به قدرت این قرص، دخترم مرده باشد. تحقیقات پلیسی در این باره آغاز شد اما ردی از دختر بچه به دست نیامد و استعمال از مراکز پلیس و بهزیستی هم نشان داد دختری با مشخصات رها به آنجا منتقل نشده‌است.

با افشای این موضوع، مادر رها با مراجعه به دادسرا از همسرش به اتهام قتل عمدی و از همسر دوم او به اتهام معاونت در قتل شکایت کرد و گفت: مطمئن هستم این زن دخترم را آزار می‌داد و او باعث سر به نیستی دخترم شد. او وقتی با شوهرم ازدواج کردم می‌دانست من شرایط نگهداری از رها را ندارم. درخواست مجازات همسر و این زن را دارم.

این در حالی است که پدر رها در آخرین جلسه رسیدگی به پرونده، انگشت اتهام را به سمت